

## هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان، با تکیه بر نقش صفاریان در بازسازی هویت ملی

مهدی صلاح\*

### چکیده:

این مقاله با تکیه بر تاریخ سیستان، درصدد تبیین شاخصه‌های هویت ایرانی و نقشی است که صفاریان پس از حمله‌ی اعراب در تجدید هویت ملی (ایرانی) به صورت نوین ایفا کردند. طبق تاریخ سیستان، صفاریان با کیاست و زیرکی خاصی، بین اعتقاد به دین اسلام و فرهنگ عربیت تمایز قایل شدند و از این طریق توانستند هویت ایرانی جدید را که از یک سو ریشه در فرهنگ و تمدن ایران باستان داشت و از دیگر سوی، ریشه در آموزه‌های دین جدید، تجدید نمایند. به سخن دیگر، ضمن حفظ دستاوردهای تمدنی گذشته و پذیرش دستاوردهای دینی جدید، مانع از آن شدند که اندیشه‌ی عربیت در عربی نمودن فرهنگ ایرانی توفیق حاصل نماید.

**کلید واژه‌ها:** هویت ایرانی، صفاریان، فرهنگ ایرانی، سیستان، مزدیسنا، عنصر ایرانی

و بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده‌اند نینسی که با بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی کایشان را اندران دولت [بود] چه کردند؟ کسی میاد که برایشان اعتماد کند! (تاریخ سیستان، صص ۲۶۲-۲۶۱)

### مقدمه‌ای بر جایگاه سیستان در تاریخ و فرهنگ ایران

سیستان در تاریخ ایران زمین از جایگاه تمدنی والایی برخوردار است. هر چند هنوز آن‌گونه که باید و حتی علی‌رغم کاوش‌های باستان‌شناسی از سده‌ی ۱۸ میلادی به بعد، این سرزمین و نقش آن در ایجاد ارتباط با تمدن سند و آسیای مرکزی از یک سو و تمدن میان - رودان و مصر از سوی دیگر، شناخته و روشن نشده است، اما هرچه زمان بیش‌تر سپری می‌شود عظمت تمدنی آن افزون‌تر می‌گردد.

کشف ویرانه‌های پیش از تاریخ در سیستان، همراه با تپه حصار دامغان، ری و ساوه مؤید قدیمی‌تر بودن تمدن ایران از تمدن میان - رودان است که به‌وسیله‌ی باستان‌شناسان برجسته‌ای همچون گیرشمن صورت پذیرفته و خاستگاه آن را نواحی کویری ایران دانسته‌اند که به جانب مغرب سرایت کرد و با کشف شهر سوخته در سیستان، حلقه‌ی بسیار مهم ارتباط تمدن شرق و غرب، آشکار شد، چرا که بی‌تردید «بین هلال خصیب و باختر آسیا با فلات بزرگ ایران و بین اقوام این چند ناحیه‌ی تمدنی، علاوه بر ارتباط نژادی و قومی، یک نوع مبادله‌ی دایم و آزاد فرهنگی از طریق جاده‌های ارتباطی طبیعی وجود داشته، و این شاه‌راه‌های طبیعی که از طرف جنوب تا اقصی نقاط هند و از سوی شرق تا چین امتداد داشته و دارد، همگی در ایران تلاقی نموده‌اند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۷۳-۵۴ و ایلیف، ۱۳۴۶: ۱۱)

بنابراین، شرق ایران نه تنها از جنبه‌ی اساطیری، بلکه از جهت تمدنی نیز، یکی از مراکز بزرگ تاریخ ایران و جهان است، و در این میان، سیستان مرکز تمدن در شرق ایران محسوب می‌شود. وجود آثار فراوان تمدنی و ویرانه‌های به جای مانده از آن روزگار، همچون نادعلی، قلعه‌ی فتح، دشت ریگ، قلعه‌ی امیر، آخور رستم،

پای کش رستم، دهانه‌ی غلامان، کوه خواجه (کوه رستم)، تخت رستم، قلعه‌ی سام، خرابه‌های شهر قدیم زرنج ... و از همه مهم‌تر شهر سوخته در کنار هیرمند باشکوه، دیدگان هر گردشگر را به خود مجذوب کرده، به تفکر در این همه آثار باستانی به جای مانده در این دشت وسیع، برمی‌انگیزد. به گفته‌ی توین‌بی در خصوص اهمیت شهر سوخته توجه می‌کنیم:

تا این اواخر هیچ نوع شواهد باستان‌شناسی در خصوص وجود تمدنی در ناحیه‌ی بین عیلام و حوضه‌ی سند در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به دست نیامده بود. مع‌الوصف امروزه شهری که تاریخ آن با بررسی‌های مختلف علمی، [که اخیراً توسط هیأت باستان‌شناسی ایتالیایی به سرپرستی پرفسور توزی صورت گرفته به ۳۵۰۰-۳۲۰۰ پ.م.] می‌رسد. در شهر سوخته، جایی در سیستان امروزی ایران، درست در سمت ایرانی مرز افغانستان و ایران که یک زمانی به پایین‌ترین شعب رود هیرمند - قبل از این‌که مسیر کنونی‌اش را تغییر دهد - متصل می‌شده کشف گردیده است. کشف این شهر، اساس اعتقادات گذشته‌ی باستان‌شناسان را مبنی بر این‌که مهم‌ترین مراکز فرهنگی را فقط می‌توان در بین‌النهرین و جنوب غرب ایران جست‌وجو کرد برهم زد ... به نظر می‌آید که این شهر مهم‌ترین مرکز استقرار و درحقیقت مرکز اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تمام منطقه در طی هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد بوده است ... (آذرنیوشه، ۱۳۷۰: ص ۲ به بعد) (۱).

همان‌طور که ذکر گردید این منطقه علاوه بر جنبه‌ی تمدنی، از نظر حماسی و اساطیری بیش‌تر شهرت دارد. شاید کم‌تر کسی یافت شود که نداند اساس نوشته‌های حماسی فردوسی بر رستم، پهلوان افسانه‌ای، که به قول حکیم طوس یلی در سیستان بوده، بنا شده است. به گونه‌ای نام رستم با شاهنامه‌ی فردوسی پیوند خورده که بیان یکی تداعی‌کننده‌ی نام دیگری در ذهن هر ایرانی علاقه‌مند به مظاهر فرهنگی و تمدنی خود است. چرا که «بیش از دو سوم اشعار حماسی شاهنامه، به کارهای قهرمانی پهلوانان سیستان و مخصوصاً رستم تخصیص داده شده است» (ص ۳۳). انتخاب نام رستم و تأکید بر آن، انتخاب یک شخص نیست،

انتخاب و معرفی یک فرهنگ ارزشمند است. فرهنگ پهلوانی و فرهنگ پهلوانان که با نام سیستان و سیستانی پیوند خورده است و محوریت این فرهنگ، بر جوانمردی، متانت و ادب قرار دارد. تئودور نولدکه می‌نویسد: «رستم شاهنامه، شخصی است که از روی رستم قدیم تقلید شده است» (نولدکه، ۱۳۵۷: ۳۱-۲۸).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد که افسانه‌های حماسی متعلق به ایرانیان بومی زرنگ و رُخج است و سکاها در موقع هجوم به سرزمینی که تا به حال به اسم آن‌ها (سکستان، سیستان) نامیده می‌شود از وطن شمالی خود همراه نیاورده‌اند و شکل اصلی رستم، رسته‌م است، که به مرور زمان و برای راحتی در تلفظ به رستم تبدیل شده و این نام به قول سایکس تنها می‌تواند «نامی ایرانی باشد» (سایکس، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷۶).

با این پیشینه‌ی حماسی، سیستان چه قبل از اسلام و چه در دوران اسلامی از جهت پرورش قهرمانان و سرداران نامی و شرکت در جریان‌های سیاسی به خصوص از سده‌ی سوم هجری به بعد با ترویج فرهنگ عیاری و ظهور صفاریان، نقش درخور توجهی ایفا کرده است.

گذشته از پهلوانان نامی در فرهنگ ایرانی و اسلامی، پادشاهان اوستایی نیز به سرزمین سیستان منتسب هستند. این معنی، از فقرات یشت‌ها بُندِه‌شن، زند و هومن یسن (بهمن یشت) به وضوح پیداست. به قول پورداد این مفهوم از فقره‌ی ۶۶ زامیاد یشت به خوبی روشن می‌گردد، چه در فقره‌ی مذکور آمده «فر کیانی کسی راست که در سرزمینی که در آن‌جا دریای کیانسیه واقع است، شهریار دارد، دریایی که رود هلمند در آن فرو ریزد. در فصل ۲۱ بُندِه‌شن فقره‌ی ۷ مندرج است، کیانسیه در جایی است که در آن‌جا منزل خاندان کیانی است.» و «نیز در فصل ۱۳ آن، فقره‌ی ۱۶ آمده است که دریای کیانسیه در سیستان است. شکی نیست که این دریاچه همان است که امروزه دریاچه‌ی هامون می‌گویند» (آذرنیوشه، ۱۳۷۰: ۱۳). علاوه بر این، نام این دریاچه در بُعد معنوی و از جنبه‌ی اعتقاد به ظهور منجی عالم بشریت در فرهنگ دینی ایرانی دارای اهمیت است: «شرافت هامون در این است که در آینده سه پسر از پشت پیغمبر از کنار آن ظهور خواهند کرد، که هر یک به

فاصله‌ی هزار سال از همدیگر پا به عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت. در ظهور پسر آخری که غالباً حکمه‌ی سوشیانت بر او اطلاق می‌شود، لشکر دروغ اهریمنی یکسره نابود خواهد شد. سپاه راستی درفش پیروزی خواهد برافراشت، جهان از گزند اهریمن رسته، نو و خرم خواهد گردید، دوستان راستی کار واگشته، به زندگانی روحانی و جاودانی خواهند رسید» (ص ۱۴).

سیستان در دوران اسلامی نیز سرزمین حماسه و مبارزات عنصر ایرانی از یک سو، و سرزمین علم و معرفت و دانش در سایه‌ی فرهنگ اسلامی از سوی دیگر است. علاوه بر قهرمانانی چون یعقوب که وصفش خواهد آمد، این سرزمین شعرای نامداری چون ابوالفتح بُستی، محمدبن وصیف، فرخی سیستانی، ابوالفرج رونی و اهل حدیث و کلام چون داود سجستانی، حاتم سجستانی، ابوسلیمان سجزی و عارفان بنامی همچون خواجه ظهیرالملک ابونصر احمد بن محمد سیستانی، پیر اقبال سیستانی، شیخ علی پیر قیس و ... در خود پرورانده و در انقلاب شکوهمند اسلامی و در جریان جنگ تحمیلی و حماسه‌ی دفاع مقدس سردارانی چون شهید میرحسینی را تقدیم انقلاب نموده است. دین‌داری مردمان این خطه، ریشه در گذشته‌ای دور دارد و به گونه‌ای است که نویسنده‌ی احیاءالملوک می‌نویسد به دلیل کثرت زهاد، «سیستان را دارالزهاد نامیده‌اند» (سیستانی، ۱۳۴۴: بخش اول). (۲) و از نخستین پایگاه‌های تشیع و پیروی از مکتب اهل بیت (ع) در ایران برشمرده‌اند.

پرداختن به جایگاه سیستان در تاریخ و فرهنگ ایران خود مقوله‌ایست مجزا، که خارج از حوصله‌ی این مقال است و آنچه آمد، از باب لایدرک کله، لایترک کله بود، و خوانندگان را به منابعی که در پی نوشت آمده ارجاع می‌دهیم. (۳) مقاله بر آن است تا جایگاه تاریخ سیستان را در احیا و بازگویی هویت ایرانی تبیین نماید؛ هم‌چنین نقش صفاریان به‌عنوان حاملان اندیشه و تفکر ایرانی در شرق فلات ایران در بازسازی هویت ایرانی و چگونگی انعکاس تلاش‌های آن‌ها را در تاریخ سیستان مورد بررسی قرار می‌دهد. نگارنده بر آن است تا با استخراج قصه‌ها، مؤلفه‌ها و عناصری که به نحوی گویای هویت ایرانی مندرج در تاریخ سیستان است، رویکرد هویت‌سازانه‌ی آن را نشان دهد. اهمیت این امر زمانی آشکار می‌شود که بدانیم این

کتاب یکی از مهم‌ترین آثاری است که با نگاه باستان‌گرا به بررسی و توصیف تاریخ سیستان می‌پردازد. اما نخست در معنا و مفهوم هویت.

## هویت و تعریف آن

هویت، فرایند پاسخگویی آگاهانه‌ی هر فرد یا قوم یا ملت به پرسش‌هایی است که از خود دارد: که بوده؟ کجا بوده؟ چه بوده و چه هست؟ به عبارت دیگر متعلق به کدام قوم، ملت و نژاد است؟ خاستگاه اصلی و دایمی‌اش کجاست؟ دارای چه فرهنگ و تمدنی بوده؟ و چه نقشی در توسعه‌ی تمدن جهانی داشته و امروزه صاحب چه جایگاه سیاسی - اقتصادی و فرهنگی در نظام جهانی است و بالاخره ارزش‌های ملهم از هویت تاریخی او تا چه حد در تحقق اهداف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی مورد بحث کارساز خواهد بود.

بدیهی است هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه از آنجا که جوامع انسانی در برخورد و تعامل<sup>۱</sup> دایم با شرایط و تغییرات محیط طبیعی، و از سوی دیگر در برخورد و ارتباط مستمر با جوامع<sup>۲</sup> دیگر هستند. لذا، فرایند ناشی از تعامل این دو روند در طول زمان تعیین‌کننده‌ی نسبی خصوصیات قومی، اجتماعی و ملی یک جامعه یا به عبارت دیگر، بیان‌کننده‌ی ویژگی‌ها و مشخصه‌های مشترک و به طور خلاصه هویت جمعی آن‌هاست (هرمیداس باوند، ۱۳۷۷: ۳۱-۲۰).

شماری از اندیشمندان علوم سیاسی، اجتماعی و جغرافیا، عنصر ویژه‌ای از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت ملی را اصل قرار داده‌اند. به عبارت دیگر هویت ملی، بیش‌تر بر روی عنصر مورد نظر آنان، تکیه و شکل گرفته است. علم جغرافیا «سرزمین مشترک» و «تاریخ مشترک» را در این مورد اصل می‌داند و علوم اجتماعی «زبان مشترک» و «دین مشترک» را در این مورد اصل می‌داند. ولی علوم سیاسی بر «ساختار سیاسی مشترک»، «ملیت و ملت» و جامعه‌ی مدنی تکیه می‌کنند. «مسلم» این‌که هویت پدیده‌ای است مرکب از همه‌ی این عناصر به اضافه‌ی دیگر عناصر فرهنگی مشترک مانند هنرها و آداب و سنن» (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۱۳۷-۱۲۴).

1- Interaction

2- Interorganism

می‌توان چنین نتیجه گرفت که هویت پدیده‌ای است مرکب از همه‌ی عناصر فرهنگی و تمدنی که روح فردی را به روح جمعی تبدیل کرده و پیوند ایجاد می‌کند، به‌گونه‌ای که موجب تمایز جامعه‌ی انسانی از یکدیگر می‌شود. در این نکته نیز تردیدی وجود ندارد که «هویت یک ملت در درجه‌ی نخست، موضوعی در قلمرو جغرافیای سیاسی است و مربوط به چگونگی پیدایش و بقای یک ملت و بخش پراهمیتی از موجودیت روحانی بشر شمرده می‌شود، و نیز چنین است احساس تعلق داشتن به یک محیط جغرافیایی ویژه و نیاز به شناخته شدن با ویژگی‌های محیطی و فرهنگی آن محیط جغرافیایی ویژه.»

به این ترتیب، یک کشور و یک ملت هنگامی حیات دارد و می‌تواند اظهار وجود کند، که دارای شخصیتی مستقل و قایم به ذات باشد؛ ریشه در فرهنگی اصیل و انسانی داشته باشد و نهادهای مراقبت از آن فرهنگ اصیل را حفظ کند، و در مواجهه‌ی با فرهنگ‌ها، به‌صورت انفعالی برخورد نکند؛ پویایی را بر تقلید صرف مقدم دارد، بشناسد و بشناساند.

هویت ایرانی در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود و علی‌رغم چالش‌های برون‌مرزی که داشته است، همواره کوشیده است تا اصل و حقیقت انسانی را که میل به سیرالی‌الله دارد، به جهانیان معرفی کند و از حقیقت و عدالت دفاع کند، چنان که «تمدن زرتشتی انسان را موظف دانسته است که در جهان، در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور شرکت جوید و تلاش پایان‌ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را مانع شود و پیروزی در این پیکار شکوهمند را از آن خود سازد. این همان چیزی است که در اسلام، در مقام پیکار حق با باطل بر آن تأکید شده است» (ص ۱۲۶). آیات و روایات فراوانی موجود است که ضمن منع انسان از ظلم و ستم، از مظلوم واقع شدن نیز نهی شده، هم‌چنین سفارش شده است که دشمن ظالم و ظلم و پلیدی بوده و یار و یاور ستم‌دیده باشیم.

هم هویت ایرانی و هم هویت اسلامی تأکید بر آن داشته و دارد تا انسان در جهان با سربلندی و عزت زندگی کند، و خود و نفس انسانی را بالاتر از آن بدانند

که تن به ذلت سپرد. این آموزه‌ها در فرهنگ ایرانی بود که موجب شد جامعه‌ی ایران گمشده‌ی خویش را در درون نظام طبقاتی ساسانی، در فرهنگ و معرفت اسلامی و سنت پیامبر اسلام (ص) و سیره‌ی معصومین (ع) بیابد و با استقبال از اسلام، هویت ایرانی خود را در فرهنگ اسلامی جست‌وجو کند.

قبل از آن‌که درباره‌ی شاخص‌های هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان بحث کنیم و نقش محوری صفاریان را در این خصوص مورد بررسی قرار دهیم؛ شایسته است تاریخ سیستان را به‌عنوان منبع بازشناسی هویت ایرانی در آن عصر به اختصار معرفی نماییم.

### ارزش و اهمیت کتاب تاریخ سیستان

کتاب تاریخ سیستان، مربوط به دورانی است که به علت به قدرت رسیدن برخی تبارهای نژاده‌ی ایرانی، و به تبع آن پشتیبانی هر چه بیش‌تر حاکمان از شاعران و ادیبان فارسی، نثر فارسی اقبال بیش‌تری برای نشو و نما پیدا کرد. سادگی و روانی، خالی بودن از هرگونه تکلف و تصنع، استفاده‌ی بسیار از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و استفاده‌ی کم‌تر از واژگان عربی، مگر در نام‌ها و جمله‌های دعایی و ... در هر صفحه‌ای که نظاره کنیم، از جمله‌های تمام فارسی که بدون تکلف، و به ذوق طبع نوشته شده مکرر خواهیم یافت، از جمله در صفحه‌ی ۱۷۵ «باز حمزه برفت، سوی خراسان شد چون دانست این جا هنوز بر آن گروه برنیاید، و عیسی بن علی بر اثر وی با سپاه برفت. روز پنج‌شنبه، سیزده روز گذشته از شوال ...».

متأسفانه مؤلف این تاریخ که در سنه‌ی ۴۶۵ هـ.ق. به پایان می‌رسد، معلوم نیست. گذشته از مزایای ادبی، این کتاب به لحاظ تاریخی نیز بسیار سودمند است.

استفاده‌ی این کتاب از منابع زرتشتی، ذکر دوبار از کتاب بندهشن در این تاریخ، که به نقل از بهار، هیچ یک از مورخان اسلامی از عرب و عجم تا دیرباز نام بندهشن را نمی‌دانسته، یا اگر دانسته ذکر نکرده‌اند، و این تنها کتابی است که از کتاب مذکور نام می‌برد و نیز تنها کتابی است که نام زرتشتیان را (مزدیسنان) که نام حقیقی آن قوم است یاد کرده. آن‌جا که گوید: «چون زرتشت بیرون آمد و دین



مزدیسنان آورد، رستم آن را منکر شد.» و باز یگانه کتابی است که درباره‌ی (آتش کرکویه) سخن رانده و داستانی در آن از ابوالمؤید نقل کرده و (سرود کرکویه) را ذکر نموده است، و این معانی همه مؤید رساله‌ی پهلوی (شگفتی‌های سیستان) و بندهشن است که مرکز عمده‌ی دین مزدیسنی را سیستان دانسته‌اند، و معلوم می‌دارد که تا عصر مؤلف کتاب؛ یعنی، اواسط قرن پنجم، طایفه‌ی مغان و علما و متکلمان زرتشتی در سیستان بسیار بوده‌اند، و قیام خوارج در آن ملک مانع از انقراض آن طایفه بوده است (مقدمه‌ی تاریخ سیستان، صص ۴۳ و ۴۴).

ملک الشعرا، مزایای دیگری نیز به لحاظ تاریخی برای تاریخ سیستان در قیاس با کتب معتبر تاریخی دیگر - همچون تاریخ طبری - برمی‌شمارد، اما آنچه که تاریخ سیستان را در میان کتب تاریخی این دوره بیش‌تر متمایز می‌سازد، نگاه عمیق آن به هویت ایرانی است، که نگاهی تک بعدی نیست. یادآوری حدیث پهلوانی و پادشاهی، بیان دوران اساطیری تاریخ ایران، و ... ، مؤلف را از ذکر تاریخ اسلامی و خلفا غافل نکرده است.

مؤلف تاریخ سیستان، با تأکید بر هویت ایرانی و اسلامی، هم ارتباط با فرهنگ گذشته‌ی خویش را حفظ کرده است و هم از مزایای فرهنگی آیین جدید - اسلام - بی‌نصیب نمانده است.

با این توضیح مختصر در معرفی کتاب تاریخ سیستان، به شاخص‌های (مؤلفه‌های) هویت ایرانی از منظر کتاب مذکور می‌پردازیم:

### شاخص‌های هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان

تاریخ سیستان، نماد هویت ایرانی در دورانی است که فرهنگ قومیت‌گرایی عربی، با سلطه‌ی نظامی خود، بدون توجه به ملاحظات اسلامی، می‌کوشید که اندیشه‌ی عربیت خود را در سرزمین‌های فتح شده‌ی جدید - که غالباً از پشتوانه‌ی تمدنی برخوردار بودند - غالب سازد. فرهنگ عربی در برخی از مناطق هویت ملی مردمانی را تغییر داد که امروزه بی‌آن‌که به لحاظ نژادی عرب باشند، به لحاظ فرهنگی، عرب شمرده می‌شوند.

این فرهنگ، در مناطقی که از سابقه‌ی تمدنی والایی نیز برخوردار بودند، با چالش جدی مواجه شد. ایران از جمله‌ی این مناطق بود که در همان دو قرن، فرهنگ جدیدی را پذیرا شد به طوری که نه با گذشته فاصله گرفت و نه از مزایای فرهنگی آیین جدید - اسلام - خود را بی‌نصیب ساخت. قوم ایرانی، بین اسلام به‌عنوان مذهب و خلق و خو تمایز قایل شد؛ خصوصاً آن‌که آیین جدید را از منظری پذیرا شد که اهل بیت(ع) و صحابه‌ی پیامبر (ص) چون سلمان فارسی، آن را ترسیم کرده بودند.

خلفای اموی و عباسی، علی‌رغم تلاش در زدودن آثار علمی و فرهنگی جامعه‌ی ایرانی با پشتوانه نظامی، نتوانست در ایران همچون شمال آفریقا، توفیق حاصل کند. گام‌هایی که برای استقلال و حراست از هویت ایرانی برداشته شد با نگارش منابع تاریخی و یادآوری هویت گذشته‌ی ایرانی، از تعرض فرهنگ عربیت، مصون ماند. تاریخ سیستان، از جمله منابعی است که در یادآوری گذشته‌ی فرهنگی ایران و تبیین هویت ایرانی، نقش به‌سزایی ایفا کرده است؛ و شاخص‌هایی را برای هویت ایرانی برمی‌شمارد، که هم در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام ریشه دارد و هم در فرهنگ اسلامی از جایگاه والایی برخوردار است. مهم‌ترین شاخص‌های اراییه شده عبارتند از:

**الف) شاخص‌های هویت ایرانی در فرهنگ ایران قبل از اسلام**  
**۱- یادآوری حدیث پادشاهی و پهلوانی و دوران اساطیری تاریخ ایران در تاریخ سرزمین سیستان (صص ۶۵-۵۱)**  
 در بنا کردن سیستان آمده است:

«... و بنا کردن سیستان، آن روز بود که گرشاسب دانایان جهان را گرد کرده بود، که من شهری بنا خواهم کرد بدین روزگار، که ضحاک همه‌ی جهان همی ویرانی کند، و آزادگان جهان را همی کُشد و از جهان به جادویی همی برکند، تا مردمان عالم را سامه‌ای (جای امن و امان) باشد، که او را بر شهری که من کرده باشم فرمان نباشد ... و چون چهارصد و چهل و چهار سال بگذرد، این شهر باز

آبادان گردد بر دست شه بورگان بن کرایست شان که نزدیکان زمان کیان بوده باشد...» (تاریخ سیستان، صص ۵۰ و ۵۱).

پس از شرح داستان پهلوانی‌های گرشاسب و پادشاهی وی، و سخن گفتن از نریمان نبیره‌ی خود (۴) و تعلیم و تربیت منوچهر در نزد نریمان و گرفتن انتقام خون پدرش ایرج، قصه را به دوران افریدون می‌کشاند که: «... افریدون، خدای - تعالی - را شکر کرد، که نمردم تا بدیدم که ایزد - تعالی - بدین جهان، داد من از بی‌دادان بداد» (ص ۵۳).

قصه‌ی پهلوانی نریمان به سام، آن‌گاه به دستان و سپس به رستم می‌رسد: «... تا به روزگار کی کاوس، باز هم رستم به ترکستان شد، و کین ساوخش باز آورد» (ص ۵۳). در خصوص نام سیستان و پیوند این نام با حدیث پهلوانی در این کتاب آمده است: «اما سیستان از بهر آن گویند که ضحاک این‌جا مهمان بود به نزدیک گرشاسب، و عادت او آن بود که به آیله نشستی - و اکنون آیله را بیت‌المقدس گویند - و شراب با زنان خوردی، و بدان روزگار، سرای زنان را شبستان گفتندی. چون ضحاک مست گشت، او را یاد آمد عادت خویش، گفت شبستان خواهم تا آن‌جا خوشتر خورم، گرشاسب عادت او دانسته بود، گفت این‌جا سیوستانست نه شبستان، و سیو مردِ مرد را گفتندی بدان روزگار ... ضحاک شرمناک شد، گفت ای پهلوان راست‌گویی، ما به سیوستانیم نه شبستان ...» (صص ۶۴ و ۶۵).

## ۲- در آیین مردم سیستان

در تاریخ سیستان، پس از شرح تاریخ پهلوانی و دوران اساطیری، از آیین مردمان سخن رفته است که «گرشاسب و نبیره‌گان او تا فرامرزن رستم همه بر آن طریقت بودند که آدم علیه‌السلام آورده بود ...» (ص ۷۳) تا آن‌گاه که «... زرتشت بیرون آمد و دین مزدیسنان آورد.» و سپس پیغمبر اسلام که «... فخر کرد به سیستان و به روزگار اسلام ایشان، ...» (ص ۷۵).

## ۳- اعتقاد و مذهب پادشاهان ایرانی

همان‌گونه که ذکر شد، نظام و ساختار سیاسی نیز از عناصر هویت‌بخش یک قوم یا ملت به‌شمار می‌رود. به همین دلیل بیان آن‌چه در این خصوص آمده، حایز اهمیت است؛ به خصوص که همواره پادشاهان ایرانی با تأیید مذهبی همراه بوده‌اند.

مؤلف تاریخ سیستان در این باره می‌گوید: «بوالمؤید اندر کتاب گرشاسب گوید که چون کیخسرو به آذربادگان رفت، و رستم دستان با وی ... بدید که آذرگشاسب (۵) پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسب او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه ...» (ص ۷۵).

«... آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسب بود، و او را دعا مستجاب بود به روزگار او، و او فرمان یافت، مردمان هم به امید برکات آن‌جا همی شدند و دعا همی کردند و ایزد - تعالی - مرادها حاصل همی کردی.»

۴- سیستان سرزمین مورد توجه پیامبران الهی و پادشاهان بزرگ در تاریخ سیستان، این سرزمین که واسطه العقد دیگر سرزمین‌های ایران شمرده شده است، سرزمینی معرفی شده که مورد توجه انبیای عظام الهی بوده، از حضرت آدم (ع) تا خاتم (ص) «... چون آدم (علیه‌السلام) از سرانندید به طلب حوا برفت، به هیچ‌جا اقامت نکرد مگر بدان جایگاهی که اکنون سیستان است...» (ص ۵۵) و نیز لنگرگاه کشتی حضرت نوح علیه‌السلام: «... کشتی گرد آفاق همی گشت، کشتی آن‌جا بایستاید و کبوتر را بفرستاد و ...، و آن بقعه را دعا کرد به برکت، و اکنون تا رستاخیز، همیشه آن برکت بر آن مردمان باشد و بر آن ولایت.» (ص ۵۵) و نیز آمده است: «... سلیمان - علیه‌السلام - باد را فرمود ... مرا به جایگاهی فرود آر که معتدل‌تر باشد و هوا سبک، او را به سیستان فرود آورد ...» (ص ۵۵) و از توجه اسکندر رومی به سیستان سخن رفته است، که پس از کشته شدن دارا بن داراب «... روشنک دختر او را به زنی کرد و قصد هند کرد، به سیستان رفت و بر آن قلعه شد که کیخسرو بنا کرده بود ... اسپهبد سیستان را بنواخت که او را خدمت بسیار کرد و پذیره‌ی او باز شد، تا از کار هند فارغ شد و باز آن‌جا آمد ...» (ص ۵۶).

چنان‌که ملاحظه می‌گردد؛ توجه مؤلف تاریخ سیستان به شاخص‌های هویت ایرانی قبل از اسلام، بی‌ارتباط با حدیث پهلوانی، پادشاهی و پیامبری نیست. دفاع از مرزهای کشور در حدیث پهلوانی، به نوعی توجه دادن جامعه‌ی ایران پس از اسلام به دفاع از مرزهای جغرافیایی و سیاسی کشور در مقابل بیگانگان است؛ و

توجه به حدیث پیامبران، مبین فارغ نبودن جامعه‌ی ایرانی از هویتی دینی در تاریخ پرفراز و نشیب خود است؛ و اندیشه‌ی پرستش ایزد - تعالی - از آدم(ع) تا خاتم(ص) در ایران وجود داشته و اگر از آتشیگاه سخن می‌گوید، همواره سخن از پرستش ایزد - تعالی - می‌گوید نه سخن از پرستش آتش؛ چنان‌که آیین زرتشت را «دین مزدیسنان» معرفی می‌کند و مزدیسَن یعنی خداپرست، چه مزد و مزدا نام خدا و یسن ستایش خدای است.

## ب) شاخصه‌های هویت ایرانی در فرهنگ ایران پس از اسلام

### ۱- پیوند دادن عنصر ایرانی با اسلامیت

این پیوند در واقع بیانگر ترکیب هویت ایرانی، از دو عنصر فرهنگ ایرانی و اسلامی است و مؤلف تاریخ سیستان، این نکته را در هنگام بنا کردن سیستان ذکر می‌کند که:

... چون مصطفی - علیه‌السلام - برون آید و دین اسلام آشکار گردد و مردم عجم را به دین حق خوانند؛ اول کسانی که او را اجابت کنند، مردم سیستان باشند ... (ص ۵۱) و چون این پیش‌بینی از سوی منجمان صورت گرفت ... گرشاسب بدان شاد شد و ایشان را خلعت‌ها داد و این شهر بنا کرد و تمام کرد ... (ص ۵۱).

### ۲- تمایز قایل شدن بین اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی و رفتار سپاهیان عرب

از متن این کتاب چنین بر می‌آید که مردم سیستان به آسانی در مقابل اعراب تسلیم نشدند. سپاهیان عرب در زمان عثمان به فرماندهی ربیع بن زیاد و از سوی عبدا... بن عامر به سمت سیستان و فتح این ناحیه گسیل گردیدند و نبردی سخت در گرفت که از طرفین و به خصوص از اعراب تعداد زیادی کشته شدند. مقاومت مردم سیستان، مانع از آن نشد که شاه سیستان، ایران بن رستم و موبدان زرتشتی، مصلحت خویش را در نظر نگیرند، و سرانجام طی صلح نامه‌ای که حکایت از تسلیم شدن آن‌ها در برابر خدای تعالی بود، تسلیم شدند:

... پس رسول فرستاد که ما به حرب کردن عاجز نیستیم، چه این شهر را مردان و پهلوانان است، اما با خدای - تعالی - حرب نتوان کرد و شما

سپاه خدایید و ما را اندر کتابها درست است بیرون آمدن شما و آل محمد  
 - علیه السلام - و این دولت دیر بباشد. صواب صلح باشد، تا این کشتن از  
 هر دو گروه برخیزد ... (ص ۱۱۲).

سپاهیان عرب نیز صلح را پذیرفتند، اما در مجلسی که مقرر گردید صلح نامه  
 امضا شود، ربیع رفتاری از خود نشان داد که موجب اعتراض ایران بن رستم شد و  
 آن این بود که ربیع «... بفرمود تا صدری بساختند از آن کشتگان، و جامه افکندند  
 بر پشته هاشان، و هم از آن کشتگان تکیه گاهها ساختند، بر شد بر آن جا بنشست ...  
 چون ایران بن رستم او را بر آن حال بدید و صدر او را از کشتگان، ... یاران را  
 گفت: می گویند اهرمن به روز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد، که اندرین هیچ  
 شک نیست ...» (ص ۱۱۳) هر چند بین مردم سیستان و ربیع صلح برقرار گردید، اما  
 این رفتار باعث شد که مردم سیستان در مقابل اعراب، کاملاً تسلیم نشوند، به  
 گونه ای که عبدا... بن عامر «... به فرمان عثمان عبدالرحمان بن سمره را به سیستان  
 فرستاد و حسن بصری و فقهای بزرگ با او» (ص ۱۱۴) و قصه ی تسلیم نشدن مردم  
 سیستان در مقابل عرب خصوصاً در زمان امویان هم چنان ادامه دارد، تا آنجا که  
 سیستان پایگاهی شد برای ابراز مخالفت، مخالفین خلافت عربی (صص ۱۷۲ و ۱۷۳).

### ۳- پیوند هویت ایرانی با تشیع

علی رغم مقاومتی که مردم سیستان در مقابل اعراب در زمان عثمان از خود نشان  
 دادند، با شروع خلافت علی (ع)، مردم سیستان در مقابل عبدالرحمن بن سمره  
 حاکم اعزامی عثمان ایستادند و «... چون عبدالرحمن خواست که به سیستان نشیند،  
 مردمان سیستان جمع شدند، علما و بزرگان و سالاران سیستان، و گفتند ما را باید  
 که امامی به حق باشد چنان که سنت مصطفی صلی الله علیه - و اکنون علی  
 بن ابوطالب برجایست، و معاویه ترا این جا فرستادست، و هشتاد هزار مرد از اهل  
 تهلیل میان ایشان کشته شده، باید که این خطبه و نماز به حق باشد، برین جمله که  
 هست نیز رضا ندهیم، ...»

نکته مهمی که در اعتراض مردم سیستان دیده می شود، آن است که ایشان  
 نماینده ی عثمان را نماینده معاویه می دانند نه نماینده ی علی (ع). سرانجام  
 عبدالرحمن نیز ناگزیر به خروج از سیستان شد.

نگاه تاریخ سیستان به هویت ایرانی در هواخواهی از علی(ع)، تنها به همین نکته بسنده نمی‌گردد، که در وصف قضیه‌ی عاشورا، قاتلان حسین بن علی(ع) را با لعنت الهی همراه می‌سازد، و از رفتار قوم عرب با سر حسین بن علی(ع) بسیار شکوه می‌کند، خصوصاً از بی‌حرمتی نسبت به اهل بیت(ع) در بارگاه یزید. و چون خبر شهادت و بی‌حرمتی نسبت به حسین(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) «... به سیستان آمد مردمان سیستان گفتند: نه نیکو طریقتی بر گرفت یزید که با فرزندان رسول - علیه‌السلام - چنین کرد، پاره‌ای شورش اندر گرفتند، عباد، سیستان هم به مردم سیستان سپرد ... و به بصره باز شد ...» (ص ۱۲۷).

بنابراین، در مقابل رفتار نابخردانه‌ی یزید، مخالفت نه تنها در سرزمین‌های عربی، بلکه در ایران و آن هم در سیستان رخ داد و این نشانه‌ی پیوند هویت ایرانی با تشیع و مکتب اهل بیت(ع) است. حکومت نیز در مقابل قیام مردم سیستان چاره‌ای جز تسلیم نداشت (ص ۱۲۸).

۴- حفاظت از نمادهای آیین گذشته، همراه با روی آوردن به آیین جدید  
اصراری که مردم سیستان نسبت به حفظ میراث فرهنگی گذشته‌ی ایران زمین داشتند، بیش‌تر به روزگار امویان برمی‌گردد. طبق تاریخ سیستان، معاویه در سال ۵۱ عیبدا... بن ابی‌بکره را به سیستان فرستاد و فرمان قتل پیروان آیین زرتشت و مظاهر ایشان را صادر کرد. در این میان، مسلمانان سیستان، چون از قصد عیبدا... آگاه گشتند و متوجه عکس‌العمل زرتشتیان در مقابل این قصد شدند، پا درمیانی کردند و اظهار داشتند «... اگر پیغمبر ما - صلی‌الله‌علیه - یا خلفای راشدین این کرده‌اند با گروهی که با ایشان صلح کردند تا ما نیز این کار تمام کنیم، اگر نه و نبوده است، این جا کاری نباید کرد که اندر شریعت اسلام نیست و اندر صلح، ...» سرانجام حاکم جدید را تسلیم کردند که نامه به معاویه نویسد که ایشان (گبرکان) می‌گویند «... که ما خدای پرستیم و این آتشخانه را که داریم و خورشید را که داریم نه بدان داریم که گویم این را پرستیم، اما به جایگاه آن داریم که شما محراب دارید و خانه‌ی مکه، ... که جهودان را نیز کشت است و ترسایان را کلیسا و گبرکان را آتشگاه ... پس او آن فرمان بگذاشت» (صص ۱۲۲ و ۱۲۳).

به این ترتیب، مسلمانان سیستان به کمک هموطنان زرتشتی خود آمدند، تا هم هموطنان خویش را از کشت و کشتار نجات دهند و هم در مقابل فرهنگ عربیت اموی که قصدی غیر از حفظ و گسترش شعائر دینی داشت بایستند، چرا که این دسته‌ی اخیر (امویان) توجهی به معاهدات گذشته - که اسلام آن‌ها را اهل ذمه خوانده بود - نداشتند و قصدشان سلطه‌طلبی عربی بود. از این رو به هر چه رنگ و بوی غیرعربی داشت به دیده‌ی دشمن می‌نگریستند.

#### ۵- عدم اعتماد به خلافت عربی و عهد ایشان

مؤلف تاریخ سیستان درخصوص حلیت کشتن ابومسلم از جانب منصور خلیفه عباسی، به این نکته اشاره می‌کند که ابومسلم نسبت به برنامه‌ی منصور در خصوص خود، اعتمادی نداشت. منصور برای آن که بتواند ابومسلم را، که او را هم وزن خود می‌پنداشت و اینک وجودش همچون «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُهٖ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا» شده از سر راه خلافت عربی خود بردارد، با فرستادن رسولان و ارسال پیام‌ها و نامه‌ها سعی بر جذب او داشت، که ابومسلم پاسخ نداد و دست آخر منصور «سوگندان خورد او را و عهدها گرفت ... که تو را هیچ آزار از جهت من نباشد و با تو خیانت نکنم» (ص ۱۵۸). تا این که ابومسلم فریب سوگندها و عهدهای منصور خورد و خود را در دام هلاکت عباسیان فکند، و منصور پس از کشتن ابومسلم به غدر، خلافت خود را تثبیت یافته دید.

رفتار ناصواب خلافت عباسی، که با همت و اراده‌ی عنصر ایرانی بر اریکه‌ی خلافت اسلامی تکیه زده بودند، با نخبگان جامعه‌ی ایرانی همچون ابوسلمه، ابومسلم، خاندان برمکی و خاندان نوبختی، موجی از خشم و انزجار نسبت به حکومت عربی در دل ایرانیان به وجود آورد. تاریخ سیستان اوج بی‌اعتمادی عنصر ایرانی به خلافت عربی و غدر ایشان را در تکیه کلام‌های یعقوب لیث جست‌وجو می‌کند که:

بسیار گفتمی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بقا کرده‌اند، نبینی که با  
بوسلمه (ابوسلمه) و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی  
کایشان را اندران دولت [بود] چه کردند؟ کسی مباد که بر ایشان اعتماد  
کند (صص ۱۶۱ و ۱۶۲).



## ۶- حفاظت از اصطلاحات زبان و ادب فارسی باستان (پهلوی)

یکی دیگر از وجوه مورد توجه مؤلف تاریخ سیستان در ارتباط با حفظ و حراست از هویت ایرانی، به کارگیری مکرر اصطلاحاتی است که یا ریشه‌ی در زبان و فرهنگ پهلوی (مهم‌ترین زبان ایران باستان) دارد یا ترجمه‌ی واژه‌های پهلوی است.

عدم استعمال کلمات عربی مگر به ندرت، و به کارگیری بیش‌تر کلمات فارسی در متن کتاب، حکایت از نگاه ژرف نویسنده به نقش زبان و واژه‌ها، در حفظ هویت ایرانی است. استفاده از لغات جمبند، بندار، دفتر، دیوان، جامگی برید، راهدان، رهدار و بدرقه شهر ایران و ایران شهر، چیچست، آذرگشسب، آذربادگان و امثال این‌ها، نگاه به اصطلاحات قدیمی زبان فارسی است و واژه‌ها و اصطلاحاتی که به نوعی ترجمه‌ی واژه‌ها و اصطلاحات پهلوی است از قبیل اهل بیوتات (ص ۱۹۷) یعنی، صاحبان خانواده که این کلمه، ترجمه‌ی (ویسپوهر) پهلوی است و مؤید توجه دادن جامعه‌ی ایرانی به هفت خانواده‌ی قدیم و بزرگ ایرانی که آنان را «ویسپوهرگان» می‌گفتند و در صدر اسلام بقایای آن خانواده‌ها را «اهل البیوتات» می‌نامیدند.

## حمله‌ی اعراب و تلاش‌های صفاریان در بازسازی هویت ایرانی در شکل نوین

### الف) حمله‌ی اعراب به ایران

فروپاشی امپراتوری عظیم ساسانی به دست اعراب مسلمان، پیش از آن‌که ناشی از توانمندی نظامی عرب باشد، از یک سو ناشی از استقبال ملت خردگرای ایرانی از فرهنگ مساوات و عدالت اسلامی، و از دیگر سو به دلیل وجود بحران‌های عدیده‌ی داخلی است که گلوگاه امپراتوری ساسانی را به شدت می‌فشرد. از بین رفتن انسجام درونی ساختار سیاسی عناصر پایه‌ای نظام ساسانی، از قبیل شاهزادگان، مرزبانان، نجبا، دیوان‌سالاران و موبدان از زمان هرمز چهارم به بعد که با قتل بزرگمهر و بی‌وفایی به سرداران برجسته‌ای همچون بهرام چوبینه، سیاوش و

غیره همراه است، اصول‌گرایی و جزم‌اندیشی مذهبی، همراه با نقش روزافزون موبدان که آزادی اندیشه و تفکر را محدود کرده بودند، جنگ‌های طولانی و نافرجام خسروپرویز، و به تبع آن افزایش بار مالیاتی بردوش رنجبران، علاوه بر تلفات جانی و آثار ویران‌گر، تضعیف امیران و پادشاهان مرزی که وظیفه‌ی دفاع از تهاجمات خارجی را داشتند مانند دولت مرزی حیره، کشتار دسته‌جمعی شاهزادگان ساسانی به دست قباد دوم یا شیرویه و تهی نمودن جامعه‌ی ایران از وجود شخصیت‌های ارزنده چون «سورن، قارن، مهران، هرمزان و غیره نوعی دشمنی انتقام‌جویانه به وجود آورده بود که در هنگام تنگناها و بروز خطرهای خارجی، مانع همکاری می‌شد.

خلاصه آن‌که خدشه‌دار شدن مبانی مشارکت‌الیت یا نخبگان حاکم بر امپراتوری، بروز تزلزل در مرزهای طبقاتی در نتیجه‌ی جنبش اجتماعی اقتصادی مزدکیسم، ... بحران‌های سیاسی پی‌درپی ناشی از مسأله‌ی جانشینی که همه و همه حاکی از بحران عمیق در جامعه‌ی ساسانی بود، ایجاب می‌کرد، [ایرانیان راه همکاری با مسلمانان عرب را در پیش گیرند.] [هرمیداس باوند، ۱۳۷۷: ۲۷ و مطهری، ۱۳۷۹: ۸۷ به بعد] اما این همکاری در همه جا یکسان نبود و فتح مناطقی مانند سیستان تا سال‌های ۳۰ و ۳۳ هجری به تعویق افتاد. این فتح برای اعراب چندان پایدار باقی نماند، و هر بار که مردم این خطه فرصت می‌یافتند، علیه مظالم حکام ستمگر اموی خروج می‌کرده‌اند (بلاذری، بی‌تا: ۱۴۱ و ۲۹۲ و حمزه اصفهانی، بی‌تا: ۶۰ و ۵۹ و فرای، ۱۳۶۳، ج ۴: ۳۹-۲۹). موقعیت مناسب طبیعی و اجتماعی سیستان و برنتابیدن حکومت عربی محض از سوی مردم این خطه، موجب ایجاد پایگاهی شد برای گروه‌های مخالف ایرانی و عرب علیه مظالم بنی‌امیه و بنی‌عباس؛ چرا که مردم این منطقه، عدالت اسلامی را در وجود عمال بنی‌امیه و بنی‌عباس نمی‌یافتند و سیره‌ی بی‌آلایش رسول‌گرامی اسلام (ص) و خلفای راشدین خصوصاً علی (ع) را مانع پذیرش حاکمیت ظالمانه‌ی عربی در ظواهر اسلامی می‌دیدند.

در ایام خلافت عبدالملک (۸۶-۶۵) و حکومت حجاج بن یوسف بر عراقین، شخصی از بزرگان عرب بنام قطری بن الفجاه که مردی شاعر و فصیح زبان و

پرهیزکار و از سادات و صنایع عرب بود، مردم سیستان را از مظالم حجاج و فساد دستگاه خلافت آگاه نمود و جمعیت کثیری از ایشان را با خود همدست کرد و سر به شورش برداشت، و با این که حجاج لشکر به دفع او فرستاد، نتوانست بر او ظفر یابد و عده‌ی زیادی از سپاهیان او در این جنگ تلف شدند (صص ۱۳۵ و ۱۷۲). از این تاریخ تا ظهور یعقوب لیث؛ یعنی، از سال ۸۲ تا ۲۴۷، سیستان پایگاهی برای خوارج شد که به دلیل همراهی مردم منطقه کارشان تا بدانجا پیش می‌رفت که بارها عمال خلفا را از سیستان و کرمان و خراسان طرد می‌نمودند. خوارج در میان مردم منطقه پیروانی یافتند، و این پیروان همچون حمزه بن آذرک که به حمزه بن عبدالمطلب مشهور است از جمله ایرانیانی است که به ریاست خوارج رسید و نام امیر یافت.

بدین ترتیب جریان خوارج، روزگاری تبدیل به یک جریان ایرانی‌گری علیه حکام ظالم عباسی نیز شد. قیام حمزه‌ی خارجی به سال ۱۸۱ هـ. در دوره‌ی خلافت هارون الرشید، مقدمه‌ای بود برای حاکمیت صفاریان در منطقه. حمزه خارجی، برای آن که از احساسات ملی و میهنی مردم سیستان به نفع اهداف خویش بهره جوید، نسب خود را به کیانیان رسانیده کار او بالا گرفت، و علاوه بر سیستان، از کابل تا فارس و از خراسان تا دریای عمان را تحت امر گرفت و تا مدت‌های مدید، برای دربار بغداد مشکلات فراوانی پدید آورد و سرانجام در سال ۲۱۳ فوت کرد یا به قولی کشته شد، و به دنبال مرگ وی طاهریان به عنوان عمال خلیفه بر سیستان مسلط شدند، اما نیروی مقاومت مردمی را، که به اقتضای روزگار و مصالح با خوارج همراه شده بود نتوانستند در هم بشکنند. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۷۲ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۹۱ و اقبال آشتیانی، ۱۳۷۸: ۱۶۹ و ۱۷۰) رفتار خوارج، در مجموع نمی‌توانست مطلوب مردم سیستان باشد؛ به همین جهت بود که گروه‌هایی به نام مطوعه از جانب مردم شکل گرفتند که هم به نبرد با کفار پردازند و هم با خوارج نبرد کنند. به موازات با مطوعه گروه دیگری عیاری را پیشه‌ی خود ساخته بودند تا از این رهگذر داد مظلوم را از ظالم بستانند، عیاران نیز از سوی مطوعه جذب شدند و پیشرفت کار ایشان را تسریع کردند، و سرانجام از میان عیاران، صفاریان ظهور

کردند که هویت منکسر شده‌ی ملی را در حد توان در شکل نوین بازسازی کردند. خمیرمایه‌ی اصلی این هویت نوین، اسلام، تشیع و فرهنگ ملی ایرانیان بود.

## ب) نقش صفاریان در بازسازی هویت ایرانی نوین، با تکیه بر کتاب تاریخ سیستان

ورود اسلام به ایران پس از حمله‌ی اعراب، اثری ژرف و عمیق بر این کشور به‌عنوان یک قدرت سیاسی و یک هویت مستقل نهاد. اسلام دینی تازه و پرنیرو را به ایران هدیه کرد، و دین بی‌روح و کم‌رنگ موبدان را به تدریج از صحنه‌ی زندگی ایرانیان زدود. مضافاً آن‌که اصولی را از گذشته حفظ کرد و حتی بر آن صحنه گذارد، به‌گونه‌ای که جدایی از دین کهن و پذیرش دین جدید نه تنها ناخوش آیند نبود بلکه به قول اشپولر «... شباهت‌های موجود بین دین زرتشت و اسلام نیز، قبول اسلام را بر زرتشتیان آسان کرده [بود] ... تا دشوار نیامده باشد» (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۴۹ و ۲۵۰).

علی‌رغم این پیوستگی معنوی و نقشی که ایرانیان در تمدن اسلامی از حیث علوم ایفا کردند، اعراب به ایران «به‌عنوان منطقه‌ای که دارای حکومتی مستقل و قایم به خود بوده باشد نمی‌نگریستند، وحدت عصر ساسانی به پایان رسیده بود، ولایات و استان‌هایی که مجموعه‌ی آن‌ها حکومت ساسانی را تشکیل می‌داد، از یکدیگر مجزا می‌شدند و این ولایات که کم‌وبیش خصوصیات اصلی خود را حفظ کرده بودند، هر یک یا هر گروه از آن‌ها به تدریج به‌صورت تشکیلات واحد و مستقلی در می‌آمدند» (ج ۲: ۱۵۱). و این خطر بزرگ، ایران را که قبل از این دارای وحدت سیاسی و ملی بود، به شدت تهدید می‌کرد. اصولاً اعراب براساس روح قبیله‌گرایی و حکومت و نظام قبیله‌ای گذشته‌ی خود، وحدت سیاسی عصر ساسانی را نشانه رفته تا از این رهگذر و با راهبرد تزیق گروه‌های مهاجر عرب به درون قلمرو ایران، بین ایالات این سرزمین فاصله ایجاد کنند. این فاصله‌گذاری، صرف‌نظر از ویژگی ذاتی فرهنگ سیاسی عرب، موجب اداره‌ی کشور وسیع و باستانی تحت سیطره‌ی ایشان می‌شد و اقوام ایرانی را پراکنده می‌ساخت. قوم

ایرانی اگر اسلام می‌آورد، تحت عنوان موالی با او برخورد می‌شد، و اگر اسلام نمی‌پذیرفت تحت عنوان «اهل ذمه محسوب می‌شدند و باید جزیه می‌پرداختند» (ج ۲: ۵۵).

به هر روی، عنصر ایرانی از لحاظ سیاسی و اجتماعی تحت حمایت و سرپرستی قوم عرب قرار می‌گرفتند و عملاً در خدمت اعراب بودند. سابقه‌ی تحقیر قوم ایرانی به دست اعراب، به دوران خلافت خلیفه‌ی دوم باز می‌گردد، و در دوره‌ی اموی به اوج خود می‌رسد. «وقتی اولین گروه‌های عجم، به‌عنوان اسیر به دست خالد بن ولید افتادند، در یک فقره ۳۶۰۰۰ نفر به‌عنوان برده به فروش رفتند. از نظر ایرانیان که برده‌داری و برده‌فروشی را نمی‌پسندیدند، و هیچ‌گاه در ساختار طبقاتی اجتماعی آن‌ها، طبقه‌ای به نام بردگان مطرح نبود، این روش بسیار ناپسند و غیرانسانی تلقی می‌شد» (هرمیداس باوند، ۱۳۷۷: ۲۸).

نگاه نژادپرستانه‌ی عربی، با عکس‌العمل ایرانیان، سرانجام در انتقال خلافت از اموی به عباسی، به اوج خود رسید، اما علی‌رغم نقش در خور اهمیتی که ایرانیان در انتقال خلافت از اموی به عباسی ایفا کردند، جایگاه شایسته‌ای نیافتند و دولت جدید، بسیاری از هواداران ایرانی خود را مایوس کرد. قتل ابوسلمه و ابومسلم، در هم کوبیدن برامکه، آن‌گاه خاندان نوبختی، عنصر ایرانی را به چاره‌اندیشی وادار نمود.

قیام‌های ملی ایرانیان همچون قیام سنباد، استاذسیس و المقنع و بابک، علی‌رغم تلاش برای احیای مجدد هویت ایرانی، به دلیل پای داشتن در فرهنگ طبقاتی و امتیازگرایانه‌ی گذشته، چندان مطلوب ایرانیان مسلمان نبود به همین جهت این قبیل جنبش‌ها، کامیابی لازم را کسب نکرد.

عنصر ایرانی، ضمن پذیرش اسلام، بر استقلال خویش اصرار می‌ورزید، استقلالی که نه تنها از سوی عرب، بلکه از سوی قومی تازه به دوران رسیده - ترک - در دربار عباسیان، نادیده گرفته شده بود.

امارت استکفای طاهریان - صرف نظر از قدر و منزلت این خاندان - به دلیل پیوستگی و نمایندگی به دربار خلافت، نمی‌توانست هویت ملی ایرانیان را پاسدار

باشد؛ خصوصاً پس از شکستی که عنصر ایرانی در سوم ربیع‌الثانی ۲۸۴ ق. / ششم ژوئن ۸۲۶ م. و در زمان مستعین خلیفه عباسی و پس از مرگ منتصر از ترکان خورد، اینک خود را با قومی دیگر مواجه دید که استقلال وی را نشانه رفته بودند، اما سرانجام، آشفته‌گی سامرا که توسط ترکان در حوزه‌ی خلافت، از قبل ایجاد شده بود، این حُسن را داشت که به پیدایش سلسله‌های نیمه مستقل و مستقل در قلمرو خلافت کمک کرد، که در رأس این سلسله‌های مستقل ایرانی، صفاریان بود که برای اولین بار در قلمرو شرقی خلافت، بنیان امارت استیلا را گذارده، از این طریق، مقدمات بازسازی هویت ایرانی را در شکل نوین فراهم ساخت.

به روایت تاریخ سیستان، هرچند عصر درخشش قدرت دولت صفاری از پنجاه سال فراتر نرفت، اما صفاریان نخستین شکاف عظیم را در تمامیت قلمرو عباسی ایجاد کردند. به نقل از تاریخ مذکور، اگرچه صفاریان رویگزرادگانی بودند که جزو طبقه عوام و توده‌های مردم محسوب می‌شدند، اما برای خود نسب‌نامه‌ای داشتند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۹-۲۰۷) (۶)، که آن‌ها را به پادشاهان باستانی ایران پیوند می‌داد. به هر روی، در آن شرایط، آن‌ها جزو طبقه‌ای بودند که تا آن زمان برخاستن چنین سلسله‌ی با عظمتی از میان عامه سابقه نداشت. به این ترتیب، برخلاف آنچه غالباً وانمود می‌گردد، تلاش برای بازسازی هویت ایرانی، از سوی جامعه‌ی دهقانی خراسان و دهاقین آن خطه و از دربار سامانیان آغاز نشد، بلکه از سیستان و از طبقه‌ی پایین اجتماع - پیشه‌وران سیستانی - آغاز شد؛ یعنی، از دربار صفاریان و به محوریت یعقوب لیث.

تاریخ سیستان، یعقوب را زاده‌ی قرنین، دهی در فاصله‌ی یک منزلی زرنج، مرکز سیستان می‌داند. در روایات عامیانه در قرنین «آثاری از آخور رخس - اسب معروف رستم - وجود داشته است. به حساب این قضیه، مردم سیستان نیز به قرنین - علی‌رغم کوچکی آن - به چشم دیگری می‌نگریستند، و یعقوب هم که اهل قرنین بود، در زندگی خود مایه‌ای برای مفاخره داشت، چه او هم بالأخره روزی اسب خود را در کنار آخور رخس بسته و در آبشخور آن آب داده بود. با این حساب، خاطره‌ی رستم و رخس او، روح سلحشوری را از همان کودکی، در اندیشه‌ی کودک مستعد برمی‌انگیخت.

لیث پدر یعقوب - مردی مجهول (گمنام)، همراه با برادران یعقوب (عمر، طاهر و علی) به زرنج - پایتخت سیستان - آمد و به شغل رویگری ادامه داد. دکان او محل آمد و رفت جمعی از عیاران شد (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۱۶ و ۱۷). بنابراین، یعقوب همراه با آموزش رویگری، پیشه‌ی عیاری و مبارزه علیه پیدادگری را می‌آموخت، این بود که به صف عیاران پیوست و با نشان دادن دلیری و رادمردی، به مقام سرهنگی ایشان رسید.

به گزارش تاریخ سیستان، - که شرحی مفصل در تاریخ اساطیری و ایران قبل از اسلام است - نخستین گام‌های یعقوب برای استقلال ایران و بازسازی هویت ایرانی، از سیستان شروع شد. سیستان در آن روزگار شاهد چند قدرت بود. یکی خوارج، دیگر عمال طاهریان و به تعبیر صحیح‌تر کارگزاران خلیفه، و سومی مطوعه. حس وطن‌خواهی، یعقوب را بر آن داشت که دست دوستی به سوی خوارج به‌عنوان نیروی مخالف دربار خلافت و کارگزاران خلیفه دراز کند. ضمن آن‌که خود آن‌ها نیز باعث تشقت و آشوب در سیستان شده بودند. بنابراین:

... سوی عمار خارجی کس فرستاد و بگفت که شما این شغل که همی  
بسر بردید بدان بود که حمزه بن عبدالله مردی بود که هرگز قصد این شهر  
نکرد و هیچ مردم سکزی را نیاززد، بر اصحاب سلطان بیرون آمده بود که  
شما همی پیداد کنید و رعیت سیستان ازو به سلامت بودند، ... اگر باید که  
سلامت یابی، امیرالمؤمنینی را از سر دور کن و برخیز با سپاه خویش دست  
با ما یکی کن که ما به اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان فراکس ندهیم ...  
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۹).

در همین پیام، یعقوب حس وطن‌خواهی و ایرانیت خود را به سیستان محدود نمی‌کند، که پس از آزادسازی سیستان، خواهان آن است که ولایات دیگر را نیز به آن بیافزاید: «... و اگر خدای - تعالی - نصرت کند به ولایت سیستان اندر افزایشیم، آن‌چه توانیم».

همراهی یعقوب با درهم و صالح بن نصر بستی، که سرانجام به جدایی و نبرد انجامیده بود، با طایفه خوارج نیز چندان به طول نینجامید. نه فرزندان نصر و نه خوارج به رهبری عمار، نمی‌توانستند تکیه‌گاه مطمئنی برای آرزوهای یعقوب باشند.

آزادسازی نواحی شمال و شرق سیستان و برانداختن خاندان طاهری - کارگزاران خلیفه‌ی عباسی - جزو برنامه‌های بعدی یعقوب است.

پشتکار و جدیت و مقاومت یعقوب، راه فیروزی بر عمال طاهری را، برای وی فراهم ساخت. همین خصلت، همراه با تدبیر و مردم‌داری در نبردها، ضامن موفقیت او بود. به نقل از تاریخ سیستان، پس از آن‌که یعقوب بر ابراهیم بن الیاس بن اسد، سپاه‌سالار خراسان در نبرد هرات و پوشنگ غالب آمد، ابراهیم به هزیمت به سوی محمدبن طاهر شد و گفت: «با این مرد به حرب هیچ نیاید که سپاهی هولناک دارد، و از کشتن هیچ باک نمی‌دارند، و بی‌تکلف و بی‌نگرش همی حرب کنند، و دون شمشیر زدن هیچ کاری ندارند، گویی که از مادر حرب را زاده‌اند ... مردی جدّست و شاه فنن (فنون) و غازی طبع» (ص ۲۱۴).

همین روحیه‌ی جنگاوری بود که محمدبن طاهر را به تسلیم در برابر وی وادار نمود، و سبب پیشرفت و رونق کار یعقوب در شرق و خراسان و گسترش قلمرو حکومتش به نواحی مرکزی و غربی ایران گردید، تا جایی که او را به نبرد با خلیفه‌ی عباسی رهنمون ساخت، که استقلال سیاسی ایران و ایرانی را بار دیگر از بین‌النهرین - یادگار باستانی ایران - آغاز کند. اگر شکست دیرالعاقول - در ۲۶۵ هـ. بنا به روایت طبری و ۲۶۲ هـ. از طرف خلیفه معتمد بر یعقوب وارد نمی‌شد، بغداد با عظمت افسانه‌ای که یافته بود، جای تیسفون را به‌عنوان مرکز استقلال سیاسی ایران می‌گرفت. چرا که یعقوب با هفده سال و نه ماه امیری «خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان، همه عمال وی بودند و به حرمین، خطبه‌ی او را همی کردند هفت سال، و از دیگر جای‌ها اندر اسلام، همه طاعت و فرمان وی همی پیدا کردند و از دارالکفر هر سال او را هدیه‌ها می‌فرستادند ... و اگر تمامی مناقب او را اندرنبشتی، بسیار قصه‌ها بودی ... و سیر نیکوی او و عدل او معروف است که چه کرد بر مردمان عالم به روزگار خود» (صص ۲۳۳ و ۲۳۴).

یعقوب با اتکا بر حس وطن‌خواهی و کسب استقلال سیاسی از نهاد خلافت، کوشش‌هایی در گسترش مرزهای جغرافیایی ایران قبل از اسلام، به منظور بازسازی هویت ایرانی انجام داد، که در سیر تحولات فرهنگی جامعه‌ی ایران و حفظ فرهنگ



ایرانیت و در تداوم و ماندگاری آن، نقش بنیانی ایفا کرده است. به نقل از تاریخ مذکور، زنده کردن زبان و ادب فارسی به صورت رسمی، آن هم در شرایطی که حتی دانشمندان و اندیشمندان ایرانی، عصاره‌ی اندیشه‌ی خود را به زبان و ادبیات عرب می‌نگاشتند، از کارهای عمده‌ی صفاریان است. از این روی، اگر سامانیان به این روند تداوم و تکامل بخشیدند، مرهون اولین گام‌های صفاریان در این عرصه است. گام‌هایی که در امارت استیلا و بعد سیاسی و وطن‌خواهی خلاصه و محدود نمی‌گردد، بلکه در عرصه‌ی علم و دانش و فرهنگ، شایان نگرش و ارزش‌گذاری است.

تاریخ سیستان نقل می‌کند که پس از پیروزی یعقوب بر عمال طاهری در هرات و شکست دادن خوارج، «شعرا به تازی او را شعر گفتندی ... او عالم نبود، در نیافت ... پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» (ص ۲۱۵) محمد بن وصیف که دبیر رسایل او بود «پس شعر پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت، و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود (با سرود) بازگفتندی بر طریق خسروانی، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان به تازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود ...» (ص ۲۱۵).

به نقل از تاریخ ایران کمبریج، اگرچه «نمی‌توان مطمئن بود که محمد بن وصیف نخستین شاعری بود که به سبک و قالب عرب شعر فارسی (قصیده) گفت [و] احتمال می‌رود که کوشش‌های مشابهی در جاهای دیگر در حدود همان ایام یا کمی پیش‌تر صورت گرفته باشد ... اما گزارش تاریخ سیستان از پاره‌ای جنبه‌های شرایط پیدایی نوع کلاسیک شعر فارسی پرده برمی‌دارد ... فاصله‌ی [نواحی شرقی از جمله سیستان] از مرکز خلافت و وجود سلسله‌های ایرانی که عملاً مستقل از خلیفه‌ی بغداد بودند» (فرای، ۱۳۶۳، ج ۵: ۴، ۵۲۱ و ۵۲۲). و امرایی چون یعقوب و آن‌گاه آل سامان و خاندان‌های دهاقین که تمایلات ایرانیت داشتند، یکی از عوامل اصلی رونق زبان و ادب فارسی - دری - گردید.

به نقل از تاریخ مذکور: «این فرایند در ولایات شرقی ایران اتفاق افتاد زیرا در این نواحی فرهنگ عرب بسیار کم‌تر رسوخ کرد و نیز زبان دری در ولایات شرقی

ناگزیر نبود مانند مغرب ایران، با زبان ادبی ایران باستان رقابت کند ... « پیدایی ادب نوین فارسی را که تا حدود زیادی مرهون تلاش‌های صفاریان است ... غالباً به‌عنوان آشکارترین نشانه‌های رنسانس ایرانی پس از زوالی دست کم دو‌یست ساله می‌دانند که طی آن تنها فرهنگ عرب بر این سرزمین حکم فرما بود ... به‌رغم دگرگونی ژرف اوضاع اجتماعی ایران پس از فتوحات عرب و ویران کردن ساختار سیاسی ساسانی، وجود دگرگونی‌های اجتماعی که حضور مهاجمان عرب موجب آن شده بود و رشد اقتصادی که در طی قرون نخستین سلطه‌ی خلافت عرب واقع شده بود، و نیز به‌رغم انقلاب عقیدتی که حاصل نفوذ اسلام بود، فرهنگ ایرانی از میان نرفت بلکه محتوای آن برای دادن موقع و مرتبه‌ای بلند به اسلام اصلاح گردید ... » (صص ۵۲۳ و ۵۲۴).

به همین سبب ایرانیان طی دو قرن که زیر سلطه‌ی اعراب بودند، نه در فرهنگ عربی فرو رفتند و نه سکوت اختیار کردند، بلکه در تلاش برای ساختن تمدن جدید شرق اسلامی، به طور فعال شرکت داشتند و نقش محوری ایفا کردند؛ نقشی که از یک سو بخش قابل توجهی از فرهنگ باستانی خود را از خطر نابودی حفظ کرد، و از سوی دیگر از فرهنگ عقیدتی جدید و دستاوردهای آن، بهره‌ی کافی برد و حتی خود پرچمدار آن شد. و اگر در این میان، صفاریان، این بنیان‌گذاران امارت استیلا را پیشگام بدانیم، گزافه نیست. امارت استیلا صفاریان در برابر نهاد خلافت، به نوعی هویت ایرانی را نخست در بُعد سیاسی از حاکمیت عربی خارج ساخت و حتی در مقابل آن قرار داد، آن‌گاه در بُعد فرهنگی نخستین گام‌های استوار را برداشت، تا سامانیان، هویت ایرانی را در بُعد زبان و ادب فارسی تکامل بخشند. تردیدی وجود ندارد که نخستین تلاش‌ها برای پاسداری از هویت ملی، می‌بایست از بُعد سیاسی و وطن‌خواهی آن شروع شود، تا مقدمات تجدید حیات یک هویت در عرصه‌های دیگر - خصوصاً عرصه‌ی فرهنگ و ادب که بنیانی‌ترین عرصه‌هاست - فراهم گردد. به همین سبب، شایسته است تلاش‌های صفاریان در بازسازی هویت ایرانی را، که نخست در شکل سیاسی و وطن‌خواهی و سپس به شکل فرهنگی و ادبی نمودار گردید، ارج نهیم.

تلفیق ایرانیت و اسلامیت، آن هم مذهب تشیع، بیش تر در سایه‌ی چنین مجاهدت‌هایی صورت گرفت، و بالندگی‌های بعدی مرهون این تلاش‌های نخستین است که صفاریان پیشگامان آن بودند.

نام یعقوب، همواره الهام‌بخش مبارزات وطن‌خواهانه‌ی مردم سیستان در مقابل دربار خلافت و وابستگان به آن و دیگر بیگانگان - به خصوص مغولان - بوده است و خاطره‌ی صفاریان در اذهان عمومی مردم ایران مترادف با استقلال و آزادی جامعه‌ی ایرانی از هر قوم بیگانه و بیگانه‌پرست، ثبت و ضبط شده است. خاطره‌ای که تا امروز نیز از اذهان سیستان و سیستانی زدوده نشده است.

### نتیجه‌گیری

آن‌چه که امروزه تحت عنوان هویت ملی تعبیر می‌شود، به لحاظ تاریخی و در آینه‌ی تاریخ ایران زمین، خصوصاً تواریخ محلی، هویت ایرانی است که با ویژگی‌های بومی، فرهنگی و منطقه‌ای همراه با مؤلفه‌های دینی ممزوج شده است. کتاب تاریخ سیستان در بین منابع تاریخی محلی، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که برخلاف بسیاری از تواریخ محلی، هویت ایرانی را در یک مجموعه‌ی ملی بررسی می‌کند، و کم‌تر در حصار ویژگی‌های قومی و محلی و منطقه‌ای خاص قرار می‌گیرد. درست است که مؤلف در این کتاب ویژگی‌هایی برای سیستان برمی‌شمارد که به نوعی حکایت از برتری طلبی این منطقه بر دیگر مناطق ایران است، اما اولاً: توجه به مفاخر سیستان در عرض مفاخر ملی ایرانی نیست، بلکه در طول آن قرار دارد. به دیگر سخن این‌که، افتخار به سیستان از افتخار به فرهنگ و مؤلفه‌های هویت ایرانی نشأت می‌گیرد. ثانیاً: دیگر مناطق کشور، چون سیستان در آن زمان، آمادگی، خروج و ظهور امارت استیلا علیه دستگاه خلافت عربی، و تلاش برای استقلال سیاسی که لازمه و پیش‌درآمد استقلال فرهنگی و هویتی است، نداشته‌اند. یادآوری حدیث پهلوانی و پادشاهی و دوران اساطیری تاریخ ایران، و معرفی منحصر به فرد آیین مزدیسنا، و ترسیمی از هویت ایرانی - که نه به فرهنگ عربی که به فرهنگ اسلامی، به‌ویژه بخش تشیع آن پیوند خورده است و مرتبط با مکتب اهل بیت(ع) است - جایگاه این منبع اصیل

تاریخی را فراتر از یک منبع تاریخ محلی، قرار داده است، که یک منبع ملی ایرانی است.

تلاشی که مؤلف این کتاب در ترسیم هویت ایرانی دارد، یک تلاش دو سویه است. مؤلف در این ترسیم از یک طرف نگاه عمیقی به مظاهر و افتخارات گذشته و باستانی ایران زمین دارد و از طرف دیگر، توجهی ژرف به آموزه‌های تمدنی و فرهنگی آیین جدید - اسلام - به خصوص اندیشه‌ی شیعی و مکتب اهل بیت (ع). یک چنین توجهی در ترسیم هویت ایرانی، عنصر ایرانی را از در افتادن و مستحیل شدن در فرهنگ عربی حفظ نمود و ضمن حفظ مفاخر گذشته، متعاقباً مذهبی را در آیین جدید - اسلام - برگزید که استقلال و هویت او را در سطح نسبتاً وسیعی و در قیاس با دیگر سرزمین‌های خلافت عربی، ایمن ساخت. هم‌چنین، ارج نهادن دولت صفاریان در این کتاب، به آن جهت است که این دولت بیش‌تر تلاش و کوشش خود را صرف بازسازی هویت ایرانی به سبک جدید نمود.

توجه خاصی که تاریخ سیستان به دولت صفاری دارد، به جهت آن است که صفاریان خود را ملزم به حفظ میراث فرهنگ ایرانی و گسترش فرهنگ اصیل اسلامی بدون تأثیرپذیری از آموزه‌های فرهنگ عربی دانسته‌اند، و در برابر سلطه‌ی خلافت عربی که می‌توانست به تحریف تاریخ ایران منجر شود، جریان‌ی را بنیاد نهادند که سلسله‌های بعدی ایرانی همچون سامانیان، آل زیار و آل بویه، فرصت آن را یافتند، تا هویت ایرانی را از مستحیل شدن در فرهنگ عربی، نجات بخشند. به نقل از تاریخ سیستان، تلاش صفاریان هم مانع بازگشت فرهنگ امتیازگرایانه و جامعه‌ی طبقاتی گذشته شد و هم اجازه نداد که فرهنگ عربی بر هویت ملی ایرانی مسلط شود.

فرهنگ ایرانی اسلامی جامعه‌ی ما که امروزه در معرض هجوم فرهنگ استیلاگرایانه و مادی غرب قرار گرفته است، مؤلفان و محققانی چون مؤلف تاریخ سیستان را تمنا می‌کند تا ضمن استقبال از مؤلفه‌های مثبت فرهنگ غرب، فرهنگ اصیل ایرانی و اسلامی خود را از گزند این تندباد حفظ نماید، بی‌شک عرصه‌ی هنر و ادبیات متعهد ما، ضرورت حضور را با غفلت خمود، معاوضه نمی‌کند و از مرزهای هویت ملی حراست خواهد کرد.

## یادداشت‌ها:

- ۱- لازم به توضیح است که توین بی، قدمت شهر سوخته را به ۲۹۰۰ تا ۱۹۰۰ پیش از میلاد می‌رساند، اما در پی‌نوشت ص ۲ از رساله‌ی استاد آذرنیوشه، به استناد حفاری‌های باستان‌شناسان ایتالیایی و نیز بر طبق نتایج تاریخ‌گذاری از طریق رادیو کربن ۳۵۰۰ تا ۳۲۰۰ پ.م آمده است.
- ۲- نویسنده احیاءالملوک شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، در کتاب خود وصف بسیاری از دانشمندان و شعرا و عرفای سیستان را آورده است.
- ۳- برخی از مهم‌ترین منابع درخصوص جایگاه سیستان در تاریخ و فرهنگ ایران که از رساله‌ی استاد دکتر آذرنیوشه در این زمینه بیش‌ترین بهره را جسته‌ایم به قرار زیر است:
  - سجادی، منصور (۱۳۶۲): نگاهی به فرهنگ‌های ناشناخته‌ی نیمه‌ی شرقی فلات ایران: شهر سوخته سیستان، تهران: انتشارات فروهر.
  - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران (۱۳۴۹): تهران: انتشارات فرهنگ و هنر.
  - گابریل، آلفونس (۱۳۴۸): تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه‌ی فتحعلی خواجه‌نوری، تهران: ابن‌سینا.
  - تاریخ سیستان (۱۳۵۲): به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم، تهران: مؤسسه‌ی کلاله‌ی خاور.
  - طوسی، ابونصر علی‌بن احمد اسدی طوسی (۱۳۵۴): گرشاسب‌نامه، چاپ دوم، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: طهوری.
  - فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۳): شاهنامه، چاپ سوم، جلد ۱، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
  - پورداد، ابراهیم (بی‌تا): یشت‌ها، ۲ جلد، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
  - مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۴- بر طبق گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، نریمان برادرزاده‌ی گرشاسب است نه نیره‌ی وی: ر.ک به تاریخ سیستان، زیرنویس ص ۵۲.
- ۵- آذرنیوشه: آتشی بوده خاص سواران و جنگیان و محل آن به قولی نزدیک شهر شیز در حوالی دریاچه چیچست (ارومیه) و به قولی در حوالی گنجگ (گنجه) بوده است ر.ک به تاریخ سیستان، زیرنویس ص ۷۵.
- ۶- مؤلف تاریخ سیستان، نسب یعقوب صفاری را به پادشاهان ایران قبل از اسلام و باستانی و اساطیری می‌رساند و سرانجام به ابن سیامک بن موسی ابن کیومرث می‌رسد. هر چند در پذیرش این نسب‌نامه تردید جدی وجود دارد، اما کسب مشروعیت و مقبولیت عمومی، نسب‌نامه‌سازان را به چاره‌اندیشی وادار کرده بود. (تاریخ سیستان، صص ۲۰۹-۲۰۷)

## منابع

- ۱- آذرنیوشه، عباسعلی (۱۳۷۰)؛ *شهرسازی در حوزه‌ی هیرمند*، (تز دکتری)، گروه تاریخ دانشگاه تهران (منتشر نشده).
- ۲- اشپولر، بارتولد (۱۳۶۹)؛ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جلد ۱، چاپ سوم، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹)؛ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جلد دوم، ترجمه‌ی مریم امیر احمدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس و عاقلی، باقر (۱۳۷۸)؛ *تاریخ ایران پس از اسلام: از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه و دوره‌ی پهلوی*، تهران: نشر نامک.
- ۵- ایلیف، ج. هـ (۱۳۴۶)؛ *میراث ایران و دنیای کهن*، ترجمه‌ی بیرشک و دیگران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۴)؛ *یعقوب لیث*، تهران: ابن سینا.
- ۷- بلاذری، (بی‌تا)؛ *فتوح البلدان*، ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- *تاریخ سیستان* (۱۳۸۱)؛ به تصحیح ملک‌الشعراى بهار: تهران، مبین.
- ۹- حمزه‌ی اصفهانی، (بی‌تا)؛ *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۰- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۳)؛ *تاریخ ایران*، چاپ دوم، ترجمه‌ی محمدتقی فخرداعی‌گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۱- سیستانی، شاه‌حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود (۱۳۴۴)؛ *احیاء المملوک*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- فرای، ریچارد (گردآورنده) (۱۳۶۳)؛ *تاریخ ایران کمبریج از اسلام تا سلاجقه*، جلد ۴، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- ۱۳- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷)؛ «هویت ایرانی در آستانه‌ی سده‌ی بیست‌ویکم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۳۰-۱۲۹، خرداد و تیرماه.
- ۱۴- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)؛ *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: صدرا.
- ۱۵- نولدکه، تئودور (۱۳۵۷)؛ *حماسه‌ی ملی ایران*، چاپ سوم، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران: نشر سپهر.
- ۱۶- هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۷)؛ «چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۳۰-۱۲۹، خرداد و تیرماه.